

The Systemic Model of Jurisprudence in the Methodology of Governmental–Civilizational Jurisprudence: With Emphasis on the Systemic Approach and the Concrete Method¹



Mohsen Pirbalaei 

Student of Islamic Seminary, Islamic Seminary of Qom
shiaboy25@yahoo.com

Abstract

Governmental–civilizational jurisprudence (*fiqh*)—as an advanced stage in the evolution of juristic knowledge—requires a structured framework for deriving rulings and designing socio-civilizational systems. One of the foundational components of this framework is the “systemic nature of *fiqh*,” which manifests at three levels: internal coherence, inferential structure, and external application. This systemic character can serve as the basis for a methodology of *ijtihad* in the domains of governance and civilization. The present study aims to propose a “systemic model of *fiqh* in the methodology of governmental–civilizational jurisprudence” by explaining and analyzing two principal approaches influencing this model: the systemic (manzumeh-based) approach and the concrete (inductive-contextual) method. The systemic approach, by emphasizing macro-level analysis, the internal coherence of the Sharia, and the interconnection

1. Pirbalaei, M. (2025). The systemic model of *fiqh* in the methodology of governmental–civilizational jurisprudence: With emphasis on the systemic approach and the concrete method. *Jurisprudence and Politics*. 6(1), pp. 93-120. <https://doi.org/10.22081/ijp.2026.73591.1105>

▣ **Article Type:** Research; **Publisher:** Islamic Sciences and Culture Academy, Qom, Iran

▣ **Received:** 2024/08/29 • **Revised:** 202/10/20 • **Accepted:** 2025/02/22 • **Published online:** 2025/03/29

© 2025

authors retain the copyright and full publishing rights



between doctrinal, ethical, and juristic teachings, enables the articulation of comprehensive religious systems and the design of integrated governmental and civilizational models. In contrast, the concrete method, by focusing on real-world issues, temporal and spatial contingencies, and the alignment of juristic rulings with the actual conditions of society, possesses the capacity for rapid, problem-oriented responses to governmental–civilizational needs. Employing a descriptive–analytical method and utilizing an inferential approach, this research demonstrates that the complementary and hierarchical relationship between these two approaches can provide an effective model for systematizing the process of *ijtihad* in the sphere of governance and civilization. Such a model, on the one hand, is rooted in the internal epistemic coherence of fiqh and, on the other, is capable of designing and supporting social, political, economic, and cultural systems at the macro-civilizational level. The primary contribution of this article lies in clarifying the methodological mechanisms through which the systemic nature of fiqh can function as a comprehensive model for producing governmental–civilizational systems and responding to the evolving needs of Islamic civilization.

Keywords

Governmental jurisprudence, civilizational jurisprudence, systemic nature of fiqh, systemic approach, concrete method, methodology of fiqh

نموذج النسقية الفقهية في منهجية الفقه الحكومي- الحضاري مع التأكيد على المقاربة المنظومية والمنهج الانضمامي^١

 **بيربالائي، محسن**

طالب في الحوزة العلمية في قم
 shiaboy25@yahoo.com



الملخص

يُمثل الفقه الحكومي- الحضاري مرحلةً متقدّمةً في مسار تطوّر المعرفة الفقهية، إذ يقتضي إطاراً منهجياً منضبطاً لاستنباط الأحكام وبناء النُظم الاجتماعية- الحضارية. وتعدّ «النسقية الفقهية» أحد المراكز الأساسية لهذا الإطار، حيث تتجلى في ثلاثة مستويات: الداخلي، والاستنباطي، والخارجي، بما يؤهلها لتكون أساساً لمنهجية الاجتهاد في مجالي الحكم وبناء الحضارة. تهدف هذه الدراسة إلى تقديم «نموذج النسقية الفقهية في منهجية الفقه الحكومي- الحضاري»، من خلال تحليل مقاربتين رئيسيتين مؤثرتين في بلورته، هما: المقاربة المنظومية والمنهج الانضمامي. فالمقاربة المنظومية، بما تنطوي عليه من نظرٍ كليّ وشمولي، وتأكيدٍ على الانسجام الداخلي للشيعة، والربط بين الأبعاد العقديّة والأخلاقية والفقهية، تتيح إمكان بناء النُظم الدينية الكلية وتصميم نماذج حكومية وحضارية متكاملة. في المقابل، يركز المنهج الانضمامي على معالجة الوقائع العينية، ومراعاة مقتضيات الزمان والمكان، وربط عملية تنزيل الأحكام الفقهية بالظروف الاجتماعية الفعلية، الأمر

١. الاستشهاد بهذه المقالة: بيربالائي، محسن. (٢٠٢٥). نموذج النسقية الفقهية في منهجية الفقه الحكومي- الحضاري مع التأكيد على المقاربة المنظومية والمنهج الانضمامي، الفقه والسياسة، ٦(١)، صص ٩٣-١٢٠.

<https://doi.org/10.22081/ijp.2026.73591.1105>

□ نوع المقال: بحثية؛ الناشر: المعهد العالي للعلوم والثقافة الإسلامية، قم، إيران

□ تاريخ الإستلام: ٢٠٢٤/٠٨/٢٩ • تاريخ التعديل: ٢٠٢٤/١٠/٢٠ • تاريخ القبول: ٢٠٢٥/٠٢/٢٢ • تاريخ الإصدار: ٢٠٢٥/٠٣/٢٩



الذي يمنحه قدرةً على الاستجابة السريعة والمتمركزة حول الإشكاليات العملية في المجالين الحكومي والحضاري. وقد اعتمد البحث المنهج الوصفي-التحليلي مع توظيف الآلية الاستنباطية، ليخلص إلى أنّ العلاقة الطولية التكاملية بين المقاربتين يمكن أن تُنتج نموذجاً منهجياً فاعلاً لنسقنة عملية الاجتهاد في حقل الحكم والحضارة؛ نموذجاً يستند من جهةٍ إلى التماسك المعرفي الداخلي للفقهاء، ومن جهةٍ أخرى يمتلك القدرة على تصميم النُظم الاجتماعية والسياسية والاقتصادية والثقافية على المستوى الحضاري الشامل ودعمها. وتُمثّل حصيلة الدراسة في بيان الآليات المنهجية التي تُمكن النسقية الفقهية، في إطار نموذج جامع، من أن تكون منطلقاً لإنتاج النُظم الحكومية-الحضارية والاستجابة للتحوّلات المتسارعة في مسار الحضارة الإسلامية.

الكلمات المفتاحية

الفقه الحكومي، الفقه الحضاري، النسقية الفقهية، المقاربة المنظومية، المنهج الانضمامي، منهجية الفقه.



الگوی نظام‌وارگی فقه در روش‌شناسی فقه حکومتی-تمدنی با تأکید بر رویکرد منظومه‌ای و روش انضمامی^۱



محسن پیربالائی

طلبه حوزه علمیه قم
shiaboy25@yahoo.com

چکیده

فقه حکومتی-تمدنی به عنوان مرحله‌ای پیشرفته از تطور دانش فقه، نیازمند چارچوبی روشمند برای استنباط احکام و طراحی نظامات اجتماعی-تمدنی است. یکی از مؤلفه‌های بنیادین این چارچوب، «نظام‌وارگی فقه» است که در سه سطح درونی، استنباطی و بیرونی نمود می‌یابد و می‌تواند مبنای روش‌شناسی اجتهاد در قلمرو حکومت و تمدن قرار گیرد. پژوهش حاضر با هدف ارائه «الگوی نظام‌وارگی فقه در روش‌شناسی فقه حکومتی-تمدنی»، به تبیین و تحلیل دو رویکرد اصلی مؤثر بر این الگو (رویکرد منظومه‌ای و روش انضمامی) می‌پردازد. رویکرد منظومه‌ای با تأکید بر کلان‌نگری، انسجام درونی شریعت و پیوند میان آموزه‌های اعتقادی، اخلاقی و فقهی، امکان تبیین نظام‌های کلان دینی و طراحی الگوهای جامع حکومتی و تمدنی را فراهم می‌کند؛ در حالی که روش انضمامی با تمرکز بر مسائل عینی، مقتضیات زمان و مکان، و پیوند فرآیند تطبیق احکام فقهی با شرایط عینی جامعه، ظرفیت پاسخ‌گویی سریع و مسئله‌محور به نیازهای حکومتی-تمدنی را داراست. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از شیوه استنباطی، نشان

۱. **استناد به این مقاله:** پیربالائی، محسن. (۱۴۰۴). الگوی نظام‌وارگی فقه در روش‌شناسی فقه حکومتی-تمدنی با تأکید بر رویکرد منظومه‌ای و روش انضمامی. فقه و سیاست، (۱)۶، صص ۹۳-۱۲۰.

<https://doi.org/10.22081/ijp.2026.73591.1105>

▣ نوع مقاله: پژوهشی؛ ناشر: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران

▣ تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۶/۰۸ • تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۷/۲۹ • تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۰۴ • تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۰۱/۰۹

© 2025

authors retain the copyright and full publishing rights



<http://ijp.isca.ac.ir>

می‌دهد که نسبت طولی و مکمل این دو رویکرد می‌تواند الگوی کارآمدی برای نظام‌مند کردن فرایند اجتهاد در حوزه حکومت و تمدن ارائه کند؛ الگویی که از یک سو ریشه در انسجام معرفتی و درونی فقه دارد و از سوی دیگر قادر است نظامات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را در سطح کلان تمدنی طراحی و پشتیبانی نماید. دستاورد این مقاله، تبیین سازوکارهای روش‌شناختی است که براساس آن، نظام‌وارگی فقه می‌تواند در قالب یک الگوی جامع، مبنای تولید نظام‌های حکومتی-تمدنی و پاسخ‌گویی به نیازهای در حال تحول تمدن اسلامی قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها

فقه حکومتی، فقه تمدنی، نظام‌وارگی فقه، رویکرد منظومه‌ای، روش انضمامی، روش‌شناسی فقه.

مقدمه

فقه اسلامی، چه در معنای عام که شامل معارف، عقاید، اخلاق و فقه مصطلح است و چه در معنای خاص که ناظر به فروع عملی است، واجد انسجام درونی و ساختاری هماهنگ است و نمی‌توان آن را مجموعه‌ای پراکنده از گزاره‌ها دانست؛ بلکه باید آن را به مثابه نظامی معرفتی و هدفمند تحلیل کرد. این انسجام موجب شده است که مباحث فقهی ظرفیت انتقال به سطح حکومت و تمدن را پیدا کنند و بتوانند در قالب نظامات کلان اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایفای نقش نمایند. با این حال، پرسش اساسی این است که چگونه «نظام‌وارگی فقه» که در سه سطح درونی، استنباطی و بیرونی (اجتماعی و تمدنی) قابل تبیین است، می‌تواند مبنای روش‌شناسی اجتهاد در قلمرو فقه حکومتی-تمدنی قرار گیرد و چه سازوکاری می‌تواند میان انسجام معرفتی فقه و ضرورت پاسخ‌گویی به مسائل عینی جامعه پیوند برقرار کند.

اهمیت پرداختن به این مسئله از آن‌رو است که فقه حکومتی و فقه تمدنی، برخلاف فقه فردی، قلمروهای کلان و ساختارساز را دربر می‌گیرند و برای کارآمدی در این سطح نیازمند چارچوبی منسجم و نظام‌مند هستند. از سویی، اتکا به روش‌های جزءنگر و موردی - همچون روش انضمامی در صورتی که بدون پشتوانه نظام‌مند به کار رود - ممکن است به گسست و عدم‌انسجام در نظام فقهی منتهی شود؛ و از سوی دیگر، اکتفا به رویکردهای کلان‌نگر - مانند رویکرد منظومه‌ای در صورتی که بدون توجه به اقتضائات زمان و مکان به کار رود - ممکن است از ظرفیت پاسخ‌گویی سریع و مسئله‌محور فاصله بگیرد؛ بنابراین، تدوین الگویی که بتواند ظرفیت هر دو رویکرد را در کنار هم فعال کند، برای تولید نظامات حکومتی و تمدنی مبتنی بر فقه ضروری است.

در ادبیات موجود، هرچند درباره ضرورت نظام‌وارگی فقه و تبیین سطوح آن (نظام‌وارگی درونی، استنباطی و اجتماعی) (مبلغی، ۱۳۹۷) مباحثی مطرح شده و رویکرد منظومه‌ای (ایزدهی، ۱۳۹۹، ص ۸۷) و روش انضمامی به صورت مختصر در برخی پژوهش‌ها توضیح داده شده است اما پژوهشی که این دو رویکرد را با رویکردی ترکیبی در قالب یک الگوی روش‌شناختی منسجم برای فقه حکومتی-تمدنی ارائه کند، کمتر دیده

می‌شود. بدین سبب، ضرورت دارد بررسی شود که اولاً نظام‌وارگی فقه در هر یک از سطوح یادشده چه کارکردی در روش‌شناسی اجتهاد حکومتی-تمدنی دارد؟ ثانیاً رویکرد منظومه‌ای و روش انضمامی هر کدام از چه ویژگی‌ها، قوت‌ها و محدودیت‌هایی برخوردارند؟ ثالثاً چگونه می‌توان این دو رویکرد را به شیوه‌ای روشمند ترکیب کرد تا هم انسجام درونی شریعت حفظ شود و هم امکان انضمام احکام به شرایط عینی زمان و مکان فراهم آید؟ (روش انضمامی).

بر پایه این ضرورت‌ها، مسئله اصلی مقاله حاضر، ارائه و تبیین «الگوی نظام‌وارگی فقه در روش‌شناسی فقه حکومتی-تمدنی» است؛ الگویی که بتواند میان مبانی معرفتی شریعت، سطوح مختلف نظام‌وارگی، و نیازهای اجرایی حکومت و تمدن پیوند برقرار کرده و ساختار لازم برای تولید نظامات مبتنی بر فقه را فراهم آورد. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و براساس ظرفیت‌های روش استنباطی، در پی آن است که امکان ترکیب رویکرد منظومه‌ای - به مثابه رویکردی کلان‌نگر و نظام‌ساز - و روش انضمامی به عنوان رویکردی مقتضایی و مسئله‌محور - را در قالب یک الگوی روشمند توضیح دهد و سازوکارهای کاربرد آن را در نظام‌سازی حکومتی-تمدنی روشن سازد.

۱. مفهوم‌شناسی

۱-۱. فقه

فقه در معنای عام، شامل مجموعه معارف الهی و عقاید حقّه و علم اخلاق و فقه به معنای مصطلح است (خامنه‌ای، ۱۳۷۴) و شامل تمامی معارف و احکامی است که از طرف خداوند در زمینه‌های اعتقادی، اخلاقی و فروع عملی نازل شده است (تهانوی، ۱۹۹۶، ج ۳، ص ۴۷۸). این معنا ناظر به کل دین و دستگاه معرفتی آن است و نشان می‌دهد که فقه به عنوان بخشی از شریعت، از حوزه‌های دیگر دین گسسته نیست، بلکه در ارتباط وثیق با آنها قرار دارد.

معنای خاص از فقه نیز؛ آگاهی از علم دین و فروع دینی و استنباط وظایف فردی و

اجتماعی انسان از مجموعه متون دینی است (خامنه‌ای، ۱۳۷۰) و شامل احکام شرعی و فرعی عملی است (حسین زاده، ۱۳۸۷، ص ۲۶). این دو معنا در نسبت طولی با یکدیگر قرار دارند و فقه خاص در ذیل فقه عام تعریف می‌شود.

۱-۲. فقه حکومتی

فقه حکومتی، رویکرد و «نگرش حاکم بر کل فقه بوده که گستره‌ای همانند فقه غیر حکومتی داشته و دربرگیرنده بر تمامی گستره ابواب فقه است؛ با این تفاوت که استنباط‌های فقهی در فقه حکومتی، به غرض اداره مطلوب و شریعتمدار نظام سیاسی بوده و استنباط تمامی ابواب فقه را به گونه‌ای که ناظر به اداره کشور اسلامی باشد، مورد لحاظ قرار می‌دهد» (ایزدهی، ۱۳۹۲، ص ۴۴). فقه حکومتی رویکردی کلان برای تمام ابواب فقه است، نه صرفاً مجموعه‌ای از احکام سیاسی یا حکومتی. این نگاه فقه را به عنوان نظامی همه‌جانبه برای مدیریت جامعه می‌نگرد. تأکید بر «اداره مطلوب و شریعتمدار نظام سیاسی» نشان می‌دهد که هدف این رویکرد، تحقق حکمرانی دینی مبتنی بر فقه است، که موجب پیوند فقه با نظام‌سازی و تمدن‌سازی می‌شود. این تعریف، اجتهاد فقهی را در راستای اداره کشور اسلامی جهت‌دهی می‌کند، که می‌تواند منجر به پویایی و کاربردی‌تر شدن فقه در حوزه حکمرانی شود. با رویکرد «ناظر به اداره کشور»، این تعریف فقه را از حالت فردی خارج کرده و آن را برای حل مسائل حکومتی و اجتماعی روزآمد می‌سازد،

۱-۳. فقه تمدنی

فقه تمدنی یک مرحله فراتر از فقه حکومتی و ناظر به مقیاس تمدنی است. فقه تمدنی، دانشی بسترساز برای تمدن اسلامی است که به استنباط احکام با رویکرد تمدنی پرداخته (علیدوست و متولی امامی، ۱۳۹۹، ص ۸۸) و حکم فعل مکلف (اعم از تکلیفی و وضعی) را برای فرآیندها در مقیاس جامعه تمدنی تعیین می‌کند و تعیین‌کننده حکم ساختارها و فرآیندهای تمدن‌سازی است (واسطی و علی‌آبادی، ۱۴۰۰، ص ۱۰۹). فقه تمدنی همچنین

شرایط، ساختارها و نظامات تمدن‌ساز را تشخیص داده و براساس احکام شرعی، الگوی تمدنی مطلوب را طراحی می‌کند.

۱-۴. نظام‌وارگی

نظام، مجموعه اجزاء مرتبط با یکدیگر است که برای ایجاد یک هدف گرد آمده است و نظام‌وارگی رویکردی جامع نسبت به مجموعه‌ای از عناصر است که مسائل آن، از «انسجام درونی برخوردار بوده، از هدف و غایت واحدی پیروی می‌کنند و همه مسائل عرصه خویش را دربر می‌گیرند» (ایزدی و نقی‌زاده، ۱۳۹۹، ص ۷۵).

۲. نظام‌وارگی فقه

فقه به هر دو معنای عام و خاص دارای نظام‌وارگی هست، چه اینکه فقه عام در هر سه حوزه به شکل خاص و باهم دیگر دارای نظام‌وارگی هماهنگ و منسجم هست و «نظام‌وارگی فقه به مثابه بخشی از دین دربرگیرنده عقاید، شریعت و اخلاق است» (ایزدی، ۱۳۹۷، ص ۹۵)؛ زیرا تفکیک عرصه‌های علوم دینی در سه حوزه عقاید، شریعت و اخلاق و واگذاری هر کدام از این حوزه‌ها به متخصصان همان رشته، می‌تواند به فهم ناقص از دین منجر شود. نظام‌وارگی فقه در سه حوزه قابل طرح است: حوزه اول؛ نظام‌وارگی درون‌فقهی و نهفته در فقه که می‌گوید نظام‌وارگی امری است که در ذات و حاق فقه مستتر است و خود به خود حامل و حاوی این نظام‌وارگی است. حوزه دوم؛ نظام‌وارگی استنباطی است. در این حوزه لازم است در کنار استنباط رایج احکام فقهی، به سمت استنباط نظام فقهی پیش برویم. حوزه سوم؛ نظام‌وارگی اجتماعی (مبلغی، ۱۳۹۷) و حکومتی-تمدنی (برون‌فقهی) فقه است. براساس این حوزه، نظام در خارج از فقه قابل طرح است و آنچه در خارج به عنوان نظام اجتماعی-تمدنی رخ می‌دهد بر پایه فقه و متأثر از آن، قابل تأسیس است. شاید بتوان گفت که نظام‌وارگی ذاتی و استنباطی فقه منشأ ایجاد نظام‌وارگی اجتماعی در هر عصری با توجه به شرایط زمانی و مکانی خود است که برآمده از دستگاه فعالی به نام استنباط و اجتهاد است.

با عنایت به اینکه فقه بخشی از معارف دین تلقی می‌شود، لذا نظام‌وارگی در فقه نیز باید تابعی از نظام‌وارگی در دین به شمار آید. بدیهی است این امر مستلزم اولویت پژوهش در خصوص نظام‌وارگی فقه به مثابه بخشی از دین دربرگیرنده عقاید، شریعت و اخلاق بوده و کلان نظام‌واره فقهی (عام) را ترسیم می‌کند؛ زیرا تفکیک عرصه‌های علوم دینی در سه عرصه عقاید، شریعت و اخلاق و واگذاری هر کدام از این عرصه‌ها به متخصصان همان رشته، می‌تواند به فهم ناقص از دین منجر شود. به‌طور طبیعی، هرگاه متفکر علوم اسلامی با عنایت به نگاهی درونی، به مباحث عرصه علوم تخصصی خود نگریسته و ابتدای این علوم نسبت به علوم پیشینی (پیشوند) و الزامات آن نسبت به علوم پسینی (پسوند) بلکه در تناسب با علوم هم‌تراز (هموند) را مدنظر قرار ندهد، فهم وی از آن علم و مسائل آن نیز از جامعیت و واقع‌نمایی کامل برخوردار نخواهد بود. این در حالی است که اسلام دینی واحد، مبتنی بر نظام معرفتی و انسجام درونی است و تمام این سه عرصه کلان اسلام، در نظمی متناسب باهم قرار داشته و تحقق نظام واحدی را پیگیری کرده و برای تأمین غرض واحدی جعل شده‌اند؛ لذا این سه عرصه کلان دین را نمی‌توان به مثابه جزایری مستقل و غیر مرتبط با یکدیگر دانست، بلکه باید نسبت و تناسبی را میان این سه عرصه کلان برقرار کرده و هریک را به‌عنوان جزئی از کلان نظام دین مورد توجه قرار داده (ایزدهی و تقی‌زاده، ۱۳۹۹، ص ۷۸) و شبکه کلان نظام دینی را طراحی کرد.

احکام به‌ظاهر پراکنده فقهی، دارای یک نظم و نظام‌وارگی اند و همه در جهتی معین و برای رسیدن به اهدافی مشخص، نقش بازی می‌کنند. لذا دانش فقه بویژه فقه سیاسی توانمندی آن را دارد که ساختارهای دنیای جدید یا ساختارهایی را که در جهان اسلام موجود است را نقد و ارزیابی کند و با نظام‌پردازی و طراحی نظام جدید، گزینه بدیل را ارائه کرده (سیدباقری، ۱۴۰۰، ص ۲۵۲) و نظام مطلوب فقهی را که اداره‌کننده حکومت و تمدن باشد، عرضه نماید.

فقه (در رویکردهای فردی، حکومتی و تمدنی) از منطق پیشینی، انسجام درونی و نظم روشی پیروی می‌کند؛ لذا احکام فقهی براساس منطق اجتهاد به مثابه روشی منضبط

و کارآمد استنباط می‌شوند؛ فقه با رویکرد غیر حکومتی هم بر نظام معرفتی مشخصی مبتنی است و تنها افرادی قادر به استنباط احکام فقهی هستند که با روش اجتهاد و منابع فقهی آشنایی و ممارست داشته باشند؛ لکن بین رویکرد نظام‌واره به فقه در رویکرد غیر حکومتی با نظام‌وارگی در فقه حکومتی تفاوت وجود دارد؛ بدین صورت که برخلاف رویکرد غیر حکومتی که نظام‌وارگی در آن، رویکرد معرفتی داشته و نظام اداره کشور فارغ از نسبت و مناسبت حکومت شرعی در نظام اداره کشور است، اما در رویکرد حکومتی (و تمدنی) از فقه، نظام‌وارگی علاوه بر نظام معرفتی حاکم بر فقه (نظام فقه) به تناسب استنباط با اداره حکومت (و تمدن) نیز توجه دارد (ایزدی و تقی‌زاده، ۱۳۹۹، ص ۷۲) و افزون بر نظام‌وارگی درونی، نظام سازی بیرونی را نیز مدنظر قرار می‌دهد.

با توجه به مطالب پیش‌گفته شاید بتوان گفت که نظام‌وارگی درونی فقه (نظام‌وارگی مستتر و نظام‌وارگی استنباطی) و نظام‌وارگی بیرونی فقه (نظام‌وارگی اجتماعی و تمدنی)، مستدعی این هستند که نظام‌وارگی فقه نیز نیازمند گسترش شبکه نظام‌وارگی به دایره عقاید و اخلاق بوده و در نتیجه افزون بر نظام‌وارگی بیرونی فقه خاص، بتوان نظام‌وارگی فقهی را در فقه به معنای عام جستجو کرد. پس فقه علاوه بر نظام‌وارگی روشی، انسجام مباحث و هدفمندی در نظام معرفتی، با توسعه در اهداف و غایات، حکومت و تمدن را به مثابه فلسفه عملی فقه مدنظر قرار داده و با توجه به ویژگی‌های احکام، به خصوص احکام وضعی و نظام‌وارگی درونی، نظام‌وارگی بیرونی آنها را نیز ترسیم می‌نماید.

شاید بتوان نظام‌وارگی درونی فقه (چه خاص و چه عام) را به نظام سازی و نظام‌وارگی بیرونی فقه تسری داد به این صورت که چنانچه سیر معارف توحیدی و احکام از خداوند متعال بر پیامبر ﷺ و امامان ﷺ در قالب‌های گوناگون نزول پیدا می‌کرده است، به همان صورت نیز احکام و قوانین اسلامی از خداوند متعال تا کوچکترین عضو جامعه اسلامی رسانده شود و مقدمه آن بنا کردن ساختارهای متناسب با این رسالت و رشد جامعه در مسیر الی الله است. در برخی ساختارها مثلاً ساختن شهر تمدنی بر محور مسجد توجه بیشتری می‌شود و مسجد جامع در مرکز شهر واقع می‌شود

و کنار آن ساختارهای فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، نظامی و ... شکل می گیرد و این مسجد جامع به مساجد محله ها مرتبط می باشد و شبکه مساجد شهری تشکیل می شود (اراکي، ۱۳۹۸، ص ۳۰ و ۵۹) و این شبکه ها زیر نظر یکی شبکه گسترده تمدنی در اقصا نقاط کشورهای اسلامی قرار می گیرد. این می تواند نمونه ای از یک نظام واره بیرونی فقه تمدنی باشد.

تعیین الگوی نظام وارگی و نظام مندی فقه در روش شناسی فقه حکومتی-تمدنی در دو رویکرد عمده به نام **رویکرد منظومه ای و روش انضمامی** قابل پیگیری است.

۲-۱. رویکرد منظومه ای

رویکرد منظومه ای که به تبعیت از روش شناسی کل نگر و نظام وارگی دین و شریعت اتخاذ می شود، روشی در استنباط و فهم احکام و متون دینی است که بر درک و تحلیل و توجه به ارتباطات و هماهنگی میان اجزای مختلف مجموعه آموزه های دینی (مانند اعتقادات، اخلاقیات و احکام فقهی) به صورت یک «کل هماهنگ و مرتبط» تأکید دارد و مستدعی آن است که روش شناسی فهم دیدگاه های شارع، مبتنی بر رویکرد نظام وارگی است و برخلاف رویکرد فردی که صحت سندی و دلالت روایی را دلیل بر جواز و وجوب اخذ روایت گرفته و یا از انواع مخصص، مقید، ناسخ و معارض فحص می کند و همه مواردی که می تواند در فهم دلالت روایت مؤثر باشد را ملاحظه کرده و مطابق آن ها حکم و فتوا صادر کند. این رویکرد به جای نگاه صرف به احکام و متون دینی به صورت جزئی و مجزا، کلیت نظام فکری دین و کل شریعت را نیز به عنوان یک منظومه هماهنگ و منسجم می بیند و تلاش می کند از این طریق به فهم عمیق تر و دقیق تری از مقاصد احکام دست یابد. در این رویکرد، فحص و جستجوی جامع تر و همه جانبه تر انجام می شود که فراتر از مخصص و مقیدهای متعارف، به کشف ارتباطات پنهان میان اجزای مختلف شریعت می پردازد.

این رویکرد به مجموعه کلمات و دیدگاه های شارع به صورت منظومه ای توجه می کند و نوعی روش است که نگاه منظومه ای به مبانی و منابع فقهی و دینی داشته و

نوعی فحص دیگر که مهم‌تر از فحص پیش گفته است و سهم بسزایی در فهم و کشف احکام الهی دارد را برای تفسیر یک سخن دینی که مجموعه شریعت را در نظر دارد و فراتر از مخصص و مقید مصطلح به جستجو می‌پردازد را مدنظر قرار می‌دهد. چه اینکه وصول به حکم مورد نظر شارع با نظر به مجموعه فرامین و آموزه‌های او و نیز وقوف بر اهداف او امکان‌پذیر است. با توجه به تفاوت کلام معصوم (علیه السلام) با کلمات سایر افراد، توان استناد به اطلاقات و عمومات آن را دارد، ولی به خاطر وجود برخی موارد (از جمله در مقام بیان نبودن، قضایای شخصی، فضای تقیه، کلام ناظر به کلمات پیشین خود یا امام سابق بر خویش، اجمال روایت، جعل روایت) کلمات امام (علیه السلام) را نیز می‌بایست با عنایت به مجموعه سخنان امام و سایر ائمه (علیهم السلام) یا منظومه و گفتمان فکری ثابت ائمه (علیهم السلام) و قرآن ارزیابی کرد.

اگر منظومه به چیزی فراتر از نظام تعریف شود («ما كانَ مِنْ عُذْرَانِ صِغَارٍ وَصَلَ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ فَصَارَتْ مَنُظُومَةً»؛ ابن عباد، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰، ص ۳۶) و آن را متشکل از نظام‌های مختلفی که باهم ارتباط تعریف شده دارند (حکیم، ۱۳۹۱) بدانیم، می‌توان منظومه تمدنی و حکومتی را در نظامات فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نظامات دیگر که با یکدیگر ارتباط هدفمند دارند، تبیین کرد و یا اینکه منظومه دینی را در نظامات اعتقادی و فقهی و اخلاقی جستجو کرد که در این صورت منظومه کلی‌تر از نظام تعریف می‌شود.

ویژگی‌های رویکرد منظومه‌ای

رویکرد منظومه‌ای می‌تواند در فقه عام و فقه خاص الگو باشد و ویژگی‌هایی را به خود تخصیص دهد.

۱-۱-۲. نگاه کل‌نگر به شریعت: این رویکرد، شریعت را به‌عنوان یک «منظومه جامع و هماهنگ» (ایزدی و تقی‌زاده، ۱۳۹۹، ص ۷۵) از آموزه‌های اعتقادی، اخلاقی و فقهی می‌بیند. به‌جای تمرکز بر یک بخش خاص، تلاش می‌شود کل نظام شریعت و ارتباطات درونی آن تحلیل شود و هر حکم، قاعده یا اصل، در ارتباط با سایر بخش‌های شریعت

معنا پیدا می کند. در آیه «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (جمعه، ۲) تزکیه، تعلیم کتاب و حکمت به عنوان اهداف رسالت پیامبر معرفی شده اند. این اهداف نشان از نگاه کل نگر و منظومه ای به آموزه های اسلام هستند، زیرا تعلیم، تزکیه و حکمت در تمامی جنبه های شریعت و زندگی مؤمن هماهنگ و مکمل یکدیگرند. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان بیان می دارند که آیات قرآن در عین استقلال مفاهیم، ارتباطی دقیق و هماهنگ با یکدیگر دارند؛ به گونه ای که تفسیر هر آیه ای نیازمند مراجعه به دیگر آیات است. این نگاه به روش تفسیری قرآن، مبنای رویکرد منظومه ای در فهم دین است و یا قاعده لاضرر به عنوان یک اصل فراگیر در شریعت دیده می شود که نه تنها احکام جزئی (مانند خیار در معامله) را تحت تأثیر قرار می دهد، بلکه با اصولی مانند عدالت اجتماعی و کرامت انسانی پیوند دارد؛ بنابراین، کاربرد آن فراتر از موارد خاص و در راستای هماهنگی با کل منظومه شریعت تفسیر می شود.

۲-۱-۲. فراتر از مخصص و مقید مصطلح: در این روش، جستجوی دینی فراتر از ابزارهای کلاسیک مانند مخصص و مقید است (مشکانی سبزواری و قوامی، ۱۳۹۹، ص ۱۲۰). رویکرد منظومه ای، تفسیر یک حکم یا متن را در بستر کلی شریعت و ارتباط آن با سایر احکام و اصول بررسی کرده و به روابط عمیق تر و فراگیرتری که میان احکام وجود دارد، می پردازد. برای مثال، یک حکم خاص در صورتی به درستی تفسیر می شود که جایگاه آن در چارچوب کلی اهداف شریعت درک شود.

۲-۱-۳. نقش غایت مندی و اهداف کلان شریعت: رویکرد منظومه ای در فقه حکومتی، مبتنی بر پذیرش غایت مندی شریعت و هدف دار بودن احکام الهی است؛ بدین معنا که هر حکم فقهی در نسبت با اهداف کلان شریعت و در چارچوب انسجام کلی نظام تشریع فهم و تفسیر می شود. در این چارچوب، مفاهیمی همچون حفظ دین، جان، عقل، نسل، مال، عدالت، کرامت انسانی و تأمین مصالح عمومی، نه به عنوان منبع مستقل استنباط، بلکه به مثابه اهداف و ملاکاتی که از نصوص شرعی و عقل قطعی کشف می شوند، در فهم و اعمال احکام نقش جهت دهنده دارند (محصلی و نوری، ۱۳۹۹، ص ۱۱۰).

تأکید بر غایت‌مندی شریعت مستلزم آن است که احکام جزئی در ارتباط با کلیت و انسجام نظام تشریع مورد تحلیل قرار گیرند و از تفسیرهای جزئی‌نگر و گسسته پرهیز شود. در همین زمینه، در سنت فقهی اهل سنت، شاطبی با تعبیر «الأحكام الشرعية وُضعت لجلب المصالح و درء المفاسد» بر هدف‌دار بودن تشریع تأکید می‌کند (شاطبی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۵۳۸)؛ هرچند در فقه امامیه، این اصل صرفاً در چارچوب ادله معتبر فقهی و بدون استقلال‌بخشی به مقاصد از نصوص شرعی پذیرفته می‌شود. بر این اساس، برای مثال، حرمت ربا در فقه حکومتی نه صرفاً به‌عنوان یک حکم اقتصادی منفرد، بلکه در پیوند با اهدافی چون تحقق عدالت اقتصادی و جلوگیری از استثمار اجتماعی تحلیل می‌شود و باید در هماهنگی با سایر احکام مالی نظیر زکات، خمس و ممنوعیت احتکار، در قالب یک منظومه منسجم اقتصادی فهم گردد.

۲-۱-۴. انسجام و هماهنگی درونی شریعت: فرض اصلی این روش این است که تمامی آموزه‌های دین، هدفی واحد و هماهنگ را دنبال می‌کنند و تمامی احکام و قواعد فقهی می‌بایست در چارچوبی سازگار و منسجم با اصول و مبانی کلی دین اسلام باشد (نجفی، ۱۳۹۷، ج ۱، ص ۳۷۸). به همین دلیل، فهم دقیق هر حکم وابسته به تحلیل روابط آن با سایر احکام و اهداف شریعت بوده (حکیمی، ۱۳۷۰، ص ۶۶) و تفسیر یک سخن دینی، نیازمند آن است که سخن موردنظر نه تنها با سایر متون و آموزه‌های دینی هماهنگ باشد، بلکه ارتباط آن با ساختار کلی دین و سایر اجزاء فقهی و اعتقادی روشن شود. امیرالمؤمنین علی (ع) در روایتی می‌فرماید: «الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ، وَإِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ، وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ» (حکمت ۲۲۷، نهج‌البلاغه)؛ ایمان، معرفت قلبی، اقرار زبانی و عمل اعضای بدن است. این حدیث به ارتباط میان اعتقادات (معرفت قلبی)، اخلاق (اقرار زبانی) و اعمال فقهی (عمل اعضا) اشاره دارد و بر نگاه منظومه‌ای به دین تأکید می‌کند. آیت‌الله جوادی آملی می‌فرماید: «شریعت اسلامی، مجموعه‌ای منسجم از احکام، اخلاق و عقاید است که بدون فهم صحیح از ارتباطات میان این اجزاء، نمی‌توان به حقیقت آن دست یافت.» (جوادی آملی، ۱۳۷۲، ص ۲۸۹)، که بر لزوم استفاده از رویکرد منظومه‌ای برای درک صحیح از شریعت اسلامی تأکید دارد.

۲-۱-۵. کاربست مبانی و اصول: در این رویکرد، مبانی‌ای مانند توحید، عدالت (مطهری، ۱۳۷۲، ص ۳۷) و کرامت انسانی (حاجیان فروشانی و همکاران، ۱۳۹۹) و اصول کلی مانند اصالةالاباحه، لا ضرر (شاطبی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۵۰؛ ج ۳، ص ۷۸) و استصحاب به‌عنوان زیربنای سیستم فقهی به کار گرفته می‌شوند تا سایر اجزاء را هدایت کنند. برای مثال در اسلام غیبت حرام است؛ اما استثنائاتی مانند قاعده لا ضرر و حفظ حقوق دیگران یا دفاع از مظلوم وجود دارد. این استثنائات تنها در بستر منظومه عدالت، اخلاق و فقه قابل تحلیل است و یا احکام کیفری اسلام مانند حد سرقت یا زنا در نگاه کلی و هماهنگ با اصولی همچون قاعده «رفع شبهه» یا «لا ضرر» بررسی می‌شوند تا نظام حقوقی اسلام با عدالت و رحمت سازگار باشد.

۲-۱-۶. پاسخ‌گویی به نیازهای زمانه: رویکرد منظومه‌ای به فقه کمک می‌کند تا مسائل نوظهور را با بهره‌گیری از ساختار سیستماتیک و مبانی مشترک تحلیل و پاسخ دهد. این کار از طریق فهم ارتباطات میان موضوعات و توجه به زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی انجام می‌شود. مثلاً در رویارویی با مسائل جدید مانند فناوری‌های نوین، مسائل زیست‌محیطی یا حقوق بشر، رویکرد منظومه‌ای تلاش می‌کند با توجه به مبانی و اصول کلی شریعت (مانند حفظ حیات و عدالت)، راه‌حل‌هایی منسجم و سازگار با اهداف شریعت ارائه دهد.

۲-۱-۷. رویکرد کارکردی و سیستمی: این دیدگاه تلاش می‌کند کارکردهای مختلف احکام فقهی را در ارتباط با یکدیگر و در راستای اهداف شریعت تحلیل کند (ایزدهی و تقی‌زاده، ۱۳۹۹، ص ۷۹). برای مثال، احکام اقتصادی، اجتماعی و خانوادگی به‌عنوان اجزای مکمل یکدیگر برای تحقق عدالت اجتماعی و رفاه جمعی دیده می‌شوند. مثلاً در فقه اسلامی، سهم ارث زنان نسبت به مردان در برخی موارد کمتر است. این حکم در نگاه تک‌بعدی ممکن است تبعیض‌آمیز به نظر برسد، اما در رویکرد منظومه‌ای، این حکم در بستر کلی نظام حقوقی و اقتصادی اسلام (مانند تأمین نفقه زنان توسط مردان) بررسی شده و معنا پیدا می‌کند.

۲-۱-۸. ارتباط میان اجزاء: در رویکرد منظومه‌ای، احکام فقهی نه به‌صورت

جزیره‌های مجزا، بلکه به صورت اجزاء متصل یک نظام دیده می‌شوند. برای نمونه، حکم یک معامله در فقه اقتصادی ممکن است به احکام مربوط به عدالت اجتماعی و اخلاق نیز مرتبط باشد و یا حکم حجاب در رویکرد منظومه‌ای تنها به عنوان یک الزام فردی مطرح نیست، بلکه در ارتباط با مفاهیمی مانند حفظ کرامت انسانی، ایجاد فضای اخلاقی در جامعه و روابط سالم اجتماعی معنا پیدا کند.

این رویکرد می‌تواند موجب رفع تناقضات و تعارضات ظاهری بین احکام، فهم و درک بهتر و عمیق‌تر از دین و روابط میان مسائل فقهی، پویایی و کارآمدی بیشتر در رویارویی با مسائل پیچیده و نوین، انسجام درونی و هم‌سویی فقه با اهداف کلی شریعت و نیازهای جامعه شود که از جمله مزایا و فوائد این رویکرد است.

وصول به حکم مورد نظر شارع با نظر به مجموعه فرامین و آموزه‌های او و نیز وقوف بر مقاصد و اهداف او امکان پذیر است. با توجه به تفاوت کلام معصوم (علیه السلام) با کلمات سایر افراد، توان استناد به اطلاعات و عموماً آن را دارد، ولی به خاطر وجود برخی موارد (از جمله در مقام بیان نبودن، قضایای شخصی، فضای تقيه، کلام ناظر به کلمات پیشین خود یا امام سابق بر خویش، اجمال روایت، جعل روایت) کلمات امام (علیه السلام) را نیز می‌بایست با عنایت به مجموعه سخنان امام و سایر ائمه (علیهم السلام) یا منظومه و گفتمان فکری ثابت ائمه (علیهم السلام) و قرآن ارزیابی کرد.

با توجه به نوع روش‌شناسی نگاه منظومه‌ای می‌توان افزون بر انسجام‌بخشی بهتر به نظام‌وارگی درونی فقه، آن را به نظام‌وارگی بیرونی فقه نیز سرایت داده و سهم بسزایی را برای ساختارسازی حکومتی و تمدنی در نظر داشت. ظرفیت رویکرد منظومه‌ای، یکی از بهترین بسترها برای فقه تمدنی است که می‌توان هر یک از اجزای منظومه تمدنی را به صورت شبکه‌ای و درهم‌تنیده و منسجم در نظر گرفت و با ساختار منظومه‌ای به همدیگر متصل کرد، به طوری که در کلان نظام گسترده تمدنی که همه کشورهای اسلامی و بسیاری از کشورهای جهان را تحت حکومت تمدنی خود قرار می‌دهند، با بسط و مدل‌سازی این نگاه، نظام فقه تمدنی منسجم و کاملی را بنیان‌گذاری کرد.

روش فقهی رایج در مقام استدلال این است که به یک یا چند دلیل استناد می‌کنند که اعتبار آن‌ها از نظر سند و دلالت تمام است و به هر یک از ادله به‌عنوان دلیل مستقل قابل استدلال نظر می‌شود که به آن «روش انفرادی» اطلاق می‌شود. پیامد این روش این است که در هر مسئله فقهی در صورت عدم وجود دلیل یا عدم دلالت آن طبعاً نوبت مراجعه به اصول عملیه و تعیین وظیفه ظاهری برای مکلف می‌رسد. ولی روش فقهی دیگر در مقام اجتهاد و فقاہت؛ تتبع در مجموع متون دینی و انضمام آن‌ها به یکدیگر و بلکه ملاحظه مجموع معارف اسلام (اعتقادات، اخلاقیات و فقهیات) و استنباط از این مجموعه و صدور حکم است، چرا که اسلام مجموعه‌ای از این آموزه‌هاست و این آموزه‌ها ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر دارند و نمی‌توان فقط به احکام فقهی چشم دوخت و از سایر آموزه‌های اسلام چشم پوشی کرد (ضیایی‌فر، ۱۳۸۶، صص ۷۳-۷۴). از این روش که به تتبع، انضمام، استنباط و صدور حکم از مجموعه متون دینی با ملاحظه معارف اسلامی می‌پردازد، به «روش انضمامی» یا «مجموعه‌بینی» یاد می‌شود. این روش بر بررسی جامع متون دینی و انضمام آن‌ها به یکدیگر استوار بوده و بر این اصل تأکید دارد که اسلام به‌عنوان یک نظام جامع شامل اعتقادات، اخلاقیات و احکام فقهی است و این حوزه‌ها به‌طور تنگاتنگ به هم مرتبط هستند؛ بنابراین، نمی‌توان به‌صورت مجزا و صرفاً از یک بعد (مانند فقه) به استنباط حکم پرداخت، بلکه باید تمامی آموزه‌های دین را در یک مجموعه هماهنگ مورد مطالعه و تحلیل قرار داد. مراد از روش انضمامی در این مقاله، صرف تجمیع ادله یا احکام نیست؛ بلکه پیوند دادن استنباط فقهی با شرایط عینی حکمرانی و مقتضیات زمان و مکان در چارچوب نظام فقهی است.

اولین فقیه‌ای که به‌صورت نظری از این روش یاد کرده مرحوم کاشف‌الغطاء (م ۱۲۲۸ق) است. وی راه‌های پی بردن به مراد مولا را عقلایی دانسته و از برخی از آنها نظیر منطوق، مفهوم، اولویت، تنقیح مناط و علت مذکور در متن به‌عنوان روش‌های معتبر شناخت مراد مولا نام می‌برد آنگاه روش مجموعه‌بینی را چنین توضیح می‌دهد:

«راه پی بردن به مراد مولا، روشی است که در ذهن مجتهد در نتیجه جستجو در

منابع و ادله همراه باذوق سلیم و درک صحیح نقش می‌بندد، به گونه‌ای که از مجموع ادله (نه تک‌تک آن‌ها) مطلبی را می‌فهمد. این فهم همانند فهم از (حس) از نصوص معتبر است، چرا که عقل هم مانند حس، ذائقه، لامسه، سامعه، شامه و ناطقه دارد و مطالبی که در مواردی با حواس ظاهری قابل ادراک نیست، به واسطه این حواس (حواس باطنی) ادراک می‌شود» (کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۲ق، ج ۱، صص ۱۸۷-۱۸۸).

ویژگی‌های روش انضمامی

۲-۲-۱. تتبع جامع در متون دینی و انضمام آن به یکدیگر: روش انضمامی مستلزم تتبع جامع در مجموعه متون دینی (ضیایی فر، ۱۳۸۶، ص ۷۴) و ملاحظه آنها به عنوان اجزای یک مجموعه منسجم و به هم پیوسته است؛ به گونه‌ای که هیچ متن یا آموزه‌ای به صورت مستقل و منفک از سایر آموزه‌های اسلامی مورد تحلیل قرار نمی‌گیرد. در این چارچوب، استنباط حکم فقهی نه فقط بر پایه یک یا چند دلیل منفرد، بلکه بر اساس انضمام مجموعه آیات، روایات و سایر معارف دینی و در هماهنگی با مبانی اعتقادی و اخلاقی اسلام انجام می‌شود. آیه شریفه «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (نحل، ۸۹) بر جامعیت قرآن در ارائه هدایت دینی دلالت دارد و روش انضمامی می‌کوشد این جامعیت را در فرآیند استنباط به صورت عملی محقق سازد بر این اساس، اصولی همچون عدالت که ریشه در ساحت اعتقادی و اخلاقی دین دارند، در فهم و تفسیر احکام فقهی نقش تعیین کننده می‌یابند؛ چنان که احکام مالی مانند خمس و زکات تنها در چارچوب تحقق عدالت اجتماعی و در پیوند با سایر آموزه‌های دینی معنا و کارکرد واقعی خود را پیدا می‌کنند.

۲-۲-۲. توجه به آموزه‌های اسلام و ارتباطات درونی آنها (ضیایی فر، ۱۳۸۶، ص ۷۴): احکام فقهی، اصول اعتقادی و دستورات اخلاقی اسلام به صورت یک زنجیره متصل و هماهنگ دیده می‌شوند. این روش تأکید دارد که تفسیر هر حکم باید در بستر کل دین انجام شود، نه به صورت مجزا. به عنوان نمونه، استنباط حقوق بشر در اسلام نمی‌تواند تنها

براساس احکام فقهی صورت گیرد. باید به اصول اعتقادی مانند کرامت انسان، آموزه‌های اخلاقی مانند احترام به دیگران و احکام فقهی مرتبط توجه شود. در اسلام، حفاظت از محیط زیست نه تنها به عنوان یک حکم فقهی (مانند حرمت اسراف)، بلکه در چارچوب آموزه‌های اعتقادی (مانند خلافت انسان بر زمین) و اخلاقی (مانند مسئولیت‌پذیری) مطرح است.

۲-۳. استنباط و صدور حکم از مجموعه معارف اسلامی (ضیایی‌فر، ۱۳۸۶، ص ۷۴): هدف این روش آن است که حکمی که استنباط می‌شود، از دل یک دیدگاه جامع و هماهنگ با تمام معارف اسلامی استخراج شود؛ به عبارت دیگر، نتیجه این استنباط باید به کلیت دین و هماهنگی آن با سایر اصول و قواعد پایبند باشد. برای مثال، حکم حرمت دروغ، نه صرفاً یک حکم فقهی بلکه ریشه در آموزه‌های اخلاقی و اعتقادی اسلام دارد. با این حال، در شرایط خاصی که مصلحت مهمتری مانند حفظ جان مؤمن در میان است، این حرمت استثنا می‌شود. این استنباط و صدور حکم با توجه به مجموعه معارف اسلامی انجام می‌گیرد.

نگاه مجموعی به شریعت و توجه به ارتباط نظام‌مند و وثیق بخش‌های گوناگون آن با یکدیگر و به اصطلاح رویکرد سیستمی به شریعت، از جمله ضرورت‌ها در پروسه کشف و استنباط احکام الهی می‌باشد. این رویکرد مجموعی یک اصل عقلانی است و نزد همه خردمندان معمول و مقبول است و ظرفیت بسیار مهمی برای کشف، ارائه و مدل‌سازی فقه حکومتی و به خصوص فقه تمدنی است که سیستم بسیار بزرگ و پیچیده‌ای است و نیازمند ظرفیت‌های کلان‌نگر برای ساختارسازی در گستره تمدن است. این روش می‌تواند با انضمام احکام و قوانین و ساختارهای متناسب در سطح تمدنی نیز نقش ایفا نماید و حتی نظامات جدید تمدنی را نیز برای الصاق به تمدن ضمیمه نماید و منظومه تمدنی کامل‌تری را ارائه کند.

یکی از اندیشمندان معاصر نیز از اصطلاح «استفراغ وسع» از آن یاد کرده و در این زمینه می‌گوید:

«تفقه در دین یعنی؛ فهم اجتهادی مجموعی دین و استنباط نظام‌دار احکام، در

یک پیوستگی تام، (پیوستگی همه اجزای دین به هم)، به منظور تحقق بخشی به هدف دین، با شناخت درست آن هدف. ... فقه اصطلاحی (موجود)، تفقه در دین نیست، در بخشی از دین است، آن هم به صورتی گسسته از دیگر بخش‌ها، ... و به تعبیر اصطلاحی، «استفراغ وسع» - به معنای واقعی و جامع آن - نیست، زیرا که همه ابواب و مسائل و اهداف دین باهم در نظر گرفته نشده است» (حکیمی، ۱۳۷۰، ص ۶۶-۶۸).

تعداد اندکی از فقیهان، نگرش مجموعه‌ای و سیستمی را در فرآیند اجتهادی خویش پیشه کرده‌اند، از آن میان صاحب جواهر و میرزای نائینی (مشکانی سبزواری و قوامی، ۱۳۹۹، ص ۱۲۱) و به خصوص امام خمینی علیه السلام از جمله کسانی هستند که این مهم را در رویه اجتهادی خویش پیشه کرده‌اند و در تأسیس نظام جمهوری اسلامی به کار گرفته‌اند. امام خمینی علیه السلام با استفاده از این روش، خمس را از آن منصب امامت می‌دانند (موسوی خمینی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۶۵۵) و در مباحث دیگر فقهی هم از این روش استفاده کرده‌اند (موسوی خمینی، ۱۳۸۵، ج ۳، صص ۱-۲؛ ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۵۵) همچنین محمدمهدی شمس‌الدین در مقدمه کتاب خود درباره احکام بانوان و خانواده، بر لزوم استفاده از این روش تأکید نموده است. (شمس‌الدین، بی‌تا، ص ۲۳).

پس رویکرد روش شناختی منظومه‌ای-انضمامی، رویکردی است کل‌گرا و جامع‌نگر و روشی نظام‌وار که خود فقه و نظام اجتهادی آن و جایگاه آن در نظام معرفت دینی را به صورت منظومه‌ای و شبکه‌ای دیده و با انضمام عناصر و نظامات درونی و بیرونی فقه در راستای هدف واحد منظومه متحدی را شکل می‌دهد و به ابواب فقه و روایات آن محدود نمی‌شود. چون فقه به مثابه بخشی از دین بوده و جدای از ساحت دیدگاه شارع محسوب نمی‌شود لذا حکم به قضیه باید در راستای مراد شارع باشد و در تنافی با مبانی اعتقادی و اخلاقی شارع نباشد و این مقتضی است که در فهم دیدگاه فقهی افزون بر مباحث فقهی، مباحث کلامی و اخلاقی اسلام نیز به آن ضمیمه شود و به عبارتی؛ فقه از مفهوم خاص به مفهوم عام آن ارتقا یابد و یا اینکه فقه خاص باملاحظه مباحث کلامی و اخلاقی به تفقه و اجتهاد پیوندد.

رویکردهای روش شناختی منظومه‌ای-انضمامی علاوه بر اینکه ظرفیت‌های مهمی برای نظام‌بخشی و نگاه منظومه‌ای به فقه هستند و ساختار جدید، منسجم و کامل‌تری به فقه می‌دهند و ظرفیت‌های اجتماعی فقه را ارتقا می‌بخشند، توانش نظام‌سازی بیرونی در ابعاد حکومتی و تمدنی برای فقه را نیز دارا هستند چرا که با توجه به احکام اجتماعی و ساختاری فقه و منبع عقل، مدل‌سازی منظومه‌ای حکومت و تمدن برای فقه امری معقول و شدنی است و بسیاری از خلأهای کلان‌نگری فقه تمدنی را پاسخ‌گو است.

۳. تفاوت رویکرد منظومه‌ای و روش انضمامی

این دو رویکرد هر کدام ویژگی‌ها و کارکردهای خاصی دارند. تفاوت‌های این دو رویکرد را می‌توان از چند منظر بررسی کرد:

۳-۱. از منظر مفهوم‌شناسی

رویکرد منظومه‌ای، به فقه به‌عنوان یک کل نظام‌مند و دارای انسجام درونی نگاه می‌کند و تلاش می‌کند احکام و قواعد فقهی را در چارچوب یک نظام هماهنگ و مبتنی بر اهداف کلی شریعت تحلیل و تطبیق دهد. این روش در پی کشف روابط و تعاملات میان احکام مختلف است و می‌کوشد آنها را در یک منظومه منسجم قرار دهد ولی روش انضمامی، به‌صورت موردی و متمرکز بر مسائل عینی و کاربردی پیش می‌رود. در این روش، فقیه با انضمام مسائل فقهی (ضیایی‌فر، ۱۳۸۶، ص ۷۴) به شرایط و مقتضیات زمان و مکان، راه‌حلهایی برای مسائل حکومتی-تمدنی ارائه می‌دهد و در واقع، رویکردی جزءنگر دارد و کمتر به کلیت و انسجام نظام فقهی توجه می‌کند.

۳-۲. از منظر اهداف و مبانی شریعت

رویکرد منظومه‌ای بر اهداف کلان شریعت تأکید دارد و تلاش می‌کند تا احکام فقهی را در راستای تحقق این اهداف هماهنگ سازد (محصلی و نوری، ۱۳۹۹، ص ۱۱۰). به‌عنوان نمونه، اگر عدالت یکی از اهداف اصلی شریعت باشد، این رویکرد تلاش

می‌کند سازوکارهای تحقق عدالت را از مجموع احکام استخراج کند در حالی که روش انضمامی بیشتر به انطباق احکام با شرایط و مقتضیات محیطی توجه دارد و اهداف کلی شریعت ممکن است در اولویت دوم قرار گیرد. این روش بر تأمین نیازهای فوری و جزئی حکومت اسلامی تمرکز دارد.

۳-۳. از منظر مسائل حکومتی-تمدنی

رویکرد منظومه‌ای، مسائل حکومتی-تمدنی را در چارچوب یک نظام فقهی و به صورت سیستمی تحلیل می‌کند. بیشتر بجای تمرکز بر یک مسئله خاص، به پیوند میان مسائل و تأثیرات متقابل آنها می‌پردازد و حال آنکه، روش انضمامی مسائل حکومتی را بیشتر به صورت منفرد و جداگانه بررسی می‌کند و برای هر مسئله حکم مستقلی ارائه می‌دهد و غالباً در شرایطی که نیاز به پاسخ سریع به مسائل حکومتی-تمدنی وجود دارد، کاربرد دارد.

۳-۴. از منظر کاربرد و محدودیت‌ها

رویکرد منظومه‌ای در حوزه‌هایی که نیازمند طراحی یک نظام فقهی جامع (مانند نظام اقتصادی یا سیاسی اسلام) است، بهتر عمل می‌کند، اما ممکن است در موارد اضطراری و مسائل جزئی، سرعت کافی نداشته باشد ولی روش انضمامی در حل مسائل فوری و جزئی کارآمدتر است اما ممکن است انسجام و هماهنگی کلی نظام فقهی را در نظر نگیرد و گاهی به تناقضات یا تضادهای داخلی منجر شود.

با توجه به آنچه درباره ویژگی‌ها و کارکردهای رویکرد منظومه‌ای و روش انضمامی بیان شد، می‌توان گفت که این دو نه به عنوان دو الگوی رقیب، بلکه به مثابه دو سطح مکمل در روش‌شناسی فقه حکومتی-تمدنی قابل تحلیل‌اند. رویکرد منظومه‌ای، چارچوب مفهومی و کلان‌نگر اجتهاد را فراهم می‌کند و ساختار کلی نظام فقهی و اهداف آن را ترسیم می‌نماید؛ در حالی که روش انضمامی، در مرحله تطبیق و اجرا، عهده‌دار پیوند دادن این چارچوب کلان با مسائل عینی حکمرانی و مقتضیات زمان و

مکان است. از این رو، نسبت این دو رویکرد طولی بوده و ترکیب آنها امکان حفظ انسجام شریعت و در عین حال پاسخ‌گویی کارآمد به مسائل حکومتی-تمدنی را فراهم می‌سازد.

نتیجه‌گیری

فقه اسلامی، چه در معنای عام و چه در معنای خاص، برخوردار از انسجام معرفتی و ساختاری است و همین انسجام، بستری برای تبیین «نظام‌وارگی فقه» فراهم می‌کند؛ نظام‌وارگی‌ای که در سه سطح درونی، استنباطی و بیرونی قابل تحلیل است و می‌تواند به طراحی نظامات حکومتی و تمدنی منجر شود. بر پایه محتوای مقاله، تبیین این سه سطح نشان می‌دهد که فقه، به مثابه بخشی از دین، واجد ظرفیت سامان‌دهی به ساختارهای کلان اجتماعی و تمدنی است و از این رو، فهم نظام‌مند و منظومه‌ای شریعت، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر برای ورود به حوزه فقه حکومتی-تمدنی به شمار می‌آید.

پژوهش حاضر نشان داد که رویکرد منظومه‌ای با تأکید بر ارتباطات درونی آموزه‌های اعتقادی، اخلاقی و فقهی، توانایی تبیین اهداف کلان شریعت و طراحی نظام‌های جامع فقهی را دارد؛ در حالی که روش انضمامی با تمرکز بر انضمام ادله به شرایط واقعی جامعه و مقتضیات زمان و مکان، ابزاری کارآمد برای پاسخ‌گویی به مسائل عینی و فوری حکومت است. بر این اساس، نسبت این دو رویکرد نه رقابتی و عرضی، بلکه طولی و مکمل یکدیگر است؛ به گونه‌ای که رویکرد منظومه‌ای در سطح چارچوب‌سازی و تبیین کلان عمل می‌کند و روش انضمامی در مرحله تطبیق و اجرا، این چارچوب را به نیازهای حکومتی-تمدنی انضمام می‌بخشد.

نتایج پژوهش بیانگر آن است که «الگوی نظام‌وارگی فقه» در روش‌شناسی فقه حکومتی-تمدنی، هنگامی کارآمد می‌شود که نظام‌وارگی درونی فقه (اعتقادات، اخلاق و احکام)، نظام‌وارگی استنباطی (حرکت از استنباط احکام جزئی به استنباط نظام‌ها) و نظام‌وارگی بیرونی (نظامات اجتماعی و تمدنی) به صورت یک منظومه به هم پیوسته در نظر گرفته شوند. در این چارچوب، اجتهاد نه تنها به کشف احکام منفرد،

بلکه به طراحی و بازآفرینی نظامات اجتماعی و تمدنی می‌انجامد و می‌تواند در شکل‌دهی به ساختارهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و مدیریتی نقش ایفا کند. در نهایت، این مقاله نتیجه می‌گیرد که توسعه فقه حکومتی-تمدنی نیازمند پذیرش الگویی ترکیبی بر پایه رویکرد منظومه‌ای و روش انضمامی است. چنین الگویی از حیث نظری و عملی می‌تواند هم انسجام شریعت را تضمین کند و هم شرایط پیچیده و متحول جامعه اسلامی را پوشش دهد؛ بنابراین، الگوی پیشنهادی می‌تواند به‌عنوان چارچوبی روش‌شناختی برای نظام‌سازی فقهی و طراحی ساختارهای حکومتی-تمدنی به کار گرفته شود و گامی در جهت افزایش کارآمدی و پویایی فقه در عرصه تمدن اسلامی به شمار آید.

فهرست منابع

* قرآن کریم

** نهج البلاغه

ابن عباد، اسماعیل. (۱۴۱۴ق). المحيط في اللغة. لبنان - بيروت: عالم الكتب.

اراکي، محسن. (۱۳۹۸). فقه عمران شهری. قم: اندیشه ناب.

ایزدهی، سیدسجاد. (۱۳۹۲). نقد نگرش‌های حداقلی در فقه سیاسی. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

ایزدهی، سیدسجاد. (۱۳۹۷). چیستی کلام سیاسی، کلام اسلامی، ۲۷(۱۰۷)، صص ۸۵-۱۰۶.

ایزدهی، سیدسجاد؛ تقی‌زاده، صدیقه. (۱۳۹۹). ضرورت و الزامات نظام‌وارگی در رویکرد فقه حکومتی، علوم سیاسی، ۲۳(۹۲)، صص ۷۰-۹۴.

تهانوی، محمد. (۱۹۹۶م). کشف اصطلاحات الفنون. لبنان - بیروت: مکتبه لبنان ناشرون.

جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۷۲). شریعت در آینه معرفت. تهران: رجاء.

حاجیان فروشانی، زهره؛ مظهر قراملکی، علی؛ امام، سیدمحمدرضا. (۱۳۹۹). پویایی فقه از رهگذر مقاصد شریعت، متین، ۲۲(۸۶)، صص ۳۱-۵۲.

حسین‌زاده، علی‌محمد. (۱۳۸۷). فقه و کلام. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

حکیم، سیدمندر. (۱۳۹۱). درس خارج فقه نظام اجتماعی در تاریخ ۱۳۹۱/۱/۲۷؛

https://eshia.ir/feqh/archive/text/hakim_monzer/feqh/90/910127/

حکیمی، محمدرضا. (۱۳۷۰). نامه: بخش دوم، آینه پژوهش، ۲(۱۰)، صص ۶۵-۷۴.

خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۷۰). بیانات رهبر انقلاب در آغاز درس خارج فقه در تاریخ

۱۳۷۰/۶/۳۱. پایگاه اطلاع رسانی مقام معظم رهبری: <https://farsi.khamenei.ir>

خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۷۴). بیانات رهبر انقلاب در گردهمایی ائمه جمعه سراسر کشور در

تاریخ ۱۳۷۴/۶/۲۰. پایگاه اطلاع رسانی مقام معظم رهبری: <https://farsi.khamenei.ir>

- سیدباقری، سید کاظم. (۱۴۰۰). نظام‌سازی در فقه سیاسی شیعه؛ رویکردها و توانمندی‌ها، پژوهش‌های سیاست اسلامی، ۹(۱۹)، صص ۲۵۱-۲۷۵.
- شاطبی، ابواسحاق. (۱۴۱۷ق). الموافقات فی اصول الشریعه (محقق: محمد رشید رضا). دارالکتب العلمیه.
- شمس‌الدین، محمد مهدی (بی‌تا). الستر و النظر، مؤسسه المنار، بی‌جا.
- ضیایی‌فر، سعید. (۱۳۸۶). پیش‌درآمدی بر مکتب‌شناسی فقهی. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- علیدوست، ابوالقاسم؛ متولی امامی، سید محمد حسین. (۱۳۹۹). مبانی جامعه‌شناختی فقه تمدنی، معرفت فرهنگی اجتماعی، ۱۱(۴۴)، صص ۸۷-۱۰۲.
- کاشف‌الغطاء، جعفر. (۱۴۲۲ق). کشف الغطاء عن مبهمات الشریعه الغراء. قم: دفتر تبلیغات.
- مبلغی، احمد. (۱۳۹۷). تئوری‌های نظام‌وارگی فقه، نشست تخصصی «هم‌اندیشی فقه نظام‌ساز»، ۱۳۹۷/۱۲/۹.
- محصلی، هدایت حسی؛ نوری، بهادر. (۱۳۹۹). ماهیت مقاصد شریعت و نقش آن در استنباط حکم شرعی از دیدگاه فریقین، مطالعات تطبیقی کلام، ۱۰(۱۶)، صص ۱۰۷-۱۳۷.
- مشکانی‌سبزواری، عباسعلی؛ قوامی، سید مصمصام‌الدین. (۱۳۹۹). بررسی تطبیقی عناصر و شاخص‌های فقه حکومتی از دیدگاه صاحب جواهر و میرزای نائینی، گفتمان فقه حکومتی، ۴(۶)، صص ۱۱۱-۱۴۰.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۷۲). عدل الهی (چاپ هفتم). تهران: صدرا.
- موسوی خمینی، روح‌الله. (۱۳۸۰). الاجتهاد و التقليد. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته‌الله.
- موسوی خمینی، روح‌الله. (۱۳۸۵). کتاب‌البيع. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته‌الله.
- نجفی، محمد حسن. (۱۳۹۷). جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- واسطی، عبدالحمید؛ علی‌آبادی، محمد حسن. (۱۴۰۰). ساختار فقه تمدنی، جستارهای فقهی و اصولی، ۶(۲۵)، صص ۹۹-۱۳۱.